

در شعر،
عنصر تخیل جزء الزامی وجدانشدنی و
در خدمت پربار کردن اندیشه است



شاعر این مجموعه،
از دور به کودک و دنیای او
نگاه می‌کند

نقره کنار پنجره فولاد

● شقایق قندهاری



- نام کتاب: چهل پنجره
- نویسنده: طاهره اید
- تصویرگر و صفحه‌آرا: محمدرضا لواسانی
- ویراستار: رضا کریمی
- ناشر: پیدایش
- نوبت چاپ: اول - ۱۳۷۸
- شمارگان: ۵۰۰۰ نسخه
- تعداد صفحات: ۹۶ ص
- بها: ۳۵۰۰ ریال

آغاز و پایان اشعار نسبتاً هماهنگ است و تاحدودی انسجام ساختاری دارند. البته شعر «فردا» و «یک باغ پر گل آباد» ساختاری ضعیف دارند. «پورس ای. نواک» شاعر اسلوونیایی می‌گوید: «شاعر کودک، کودک بزرگسالی است.» شاعر مجموعه «باغ شقایق» از دور به کودک و دنیای او نگاه می‌کند. او در ارائه شعر، زبان و مضمون، مخاطب خود را از یاد می‌برد. زبان اغلب شعرها ساده‌هولی از نگاه یک فرد بزرگسال است. بیان برای کودک قابل فهم، اما عاری از تخیل و تصویرهای غنی و پربار ذهنی است. کاربرد واژه «شیطان» و ترکیب «کار شیطانی» نامناسب و قابل فهم برای مخاطب اشعار نیست. شعر «فردا» از لحاظ مضمون، در ظاهر نوعی لالایی است از زبان مادر، ولی کمتر به لالایی می‌ماند. درسرشت مادر است که وقت خواب، برای کودک خود آن قدر قصه بگوید و یا لالایی بخواند تا کودکش به خواب رود، ولی در شعر «فردا» مادر خسته از قصه گفتن است:

قصه از من مخواه بیش از این
دیگرم شوق قصه گفتن نیست

تصویرهای بازاری

تصویرهای کتاب حالتی بازاری دارند، تکراری و کلیشهای هستند و هر کلام برای یک گروه سنی است. اکثر آنها بار هنری ندارند. عناصر و اشیای به کار رفته در اشعار، در تصویر جزء جزء نقاشی شده‌اند. تصویرگر شعر را نگرفته و مضمون شعر را یکپارچه نمی‌بیند و شعر و مضمون آن را حس نکرده است تا بتواند اثری پر جنبه و با تخیل قوی بیافریند.

اگرچه رنگ‌ها شاد و زنده هستند ولی در بسیاری از صفحات، تصویرها زشت و عبوس به نظر می‌رسند. چهره‌ها بی حالت و ناملموس هستند و احساس وزندگی در آنها جلوه‌گر نیست مثل تصویرهای اشعار معلم من، ماهیگیر، گلنان لوبیا، سفر و غیره... در تصویر شعر «یک باغ پر گل آباد» تماشاگر با دیدن تصویر کتاب، احساس می‌کند پدر در حال رفتن از منزل است و فرزندان می‌خواهند که او نرود. شاعر خانه را پر از قهقه‌شاد و پاک پدر به تصویر می‌کشد، ولی تصویرگر کتاب، تصویر دختر را در حالت گریه نشان می‌دهد:

توی خانه همیشه می‌پیچد
قهقهه پاک و شادمانه‌او
بر سر و دوش او پریده و پا
می‌گذاریم روی شانه‌او

کیفیت چاپ کتاب مناسب است، اما عنوان فهرست و صفحه‌شمار ندارد. در کل مجموعه «باغ شقایق» از خانم «هوروش نوبی» به دلایل بی‌شمار که همه آنها در یک نگاه کوتاه و مختصر نمی‌گنجد، در حوزه ادبیات (شعر) قرار نمی‌گیرد.

با آرزوی موفقیت برای ایشان و تصویرگر کتاب، امید است شاعر با مطالعه مستمر و عمیق، کسب تجربه‌های فراوان در زمینه‌های مختلف و خواندن اشعار شاعران موفق، بتواند در آینده نه‌چندان دور، مجموعه‌ای از اشعار ناب و هماهنگ با دید و نگاه مخاطب اشعارش منتشر کند.

چهل پنجره از جهات بسیاری، قابل بررسی و مطالعه است و خواننده باید حداقل دو بار آن را بخواند تا فضای کلی داستان را دریابد.

متاسفانه منابع مورد استفاده نویسنده ذکر نشده است. در صورتی که در کتاب‌های مذهبی (اعم از داستان، تحقیقی و...) ذکر منابع مورد استفاده از چند جهت ضروری است:

(۱) قید منابع مورد استفاده بر اعتبار و ارزش کتاب می‌افزاید و استناد به آن سهل‌تر خواهد بود.

(۲) به علاقه‌مندان چنین مباحثی کمک می‌کند کتاب‌های مورد نیاز و علاقه خود را بشناسند و بتوانند برای اطلاعات تکمیلی خود به سراغ آنها بروند.

چند مسئله مبهم

یکی از مشکلات این کتاب، طرح مسائل مبهمی است که در هیچ کجای کتاب، به آنها پاسخ داده نشده است. با توجه به سن مخاطبان کتاب، استفاده از روش‌های تخیلی و ترکیب رؤیا و واقعیت (به طوری که جداناپذیر باشند) ممکن است خواننده را چنان سردرگم کند که او مجبور شود یا کتاب را نیمه‌کاره رها کند و یا برای پاسخگویی به سوالات ایجاد شده در ذهنش از دنبال کردن موضوع اصلی داستان باز بماند.

«چهل پنجره» داستان دختری است به نام «نقره» که به نظر می‌رسد بیماری سختی دارد. پدر و مادرش از تهران به مشهد می‌روند تا شقایق او را از امام رضا (ع) بگیرند. این داستان در بیست و سه پنجره نوشته شده اما این که چرا نام کتاب «چهل پنجره» است سؤالی است که پاسخی روشن ندارد. داستان در مشهد آغاز می‌شود. نقره را به پنجره فولادی می‌بندند تا امام رضا (ع) او را شفا بدهد در همان جا پدر نقره دو کتاب به او می‌دهد. یکی از آنها زیارت‌نامه و دیگری زندگی حضرت امام رضا (ع) است. (صفحه ۱۰ کتاب) در همان پنجره اول، نقره از مادرش می‌پرسد: «چرا می‌گویند امام‌رضای غریب؟» و مادرش او را تشویق می‌کند کتابی را که درباره زندگی امام است، بخواند. از پنجره دوم کتاب تا آخر، فضای داستان تغییر می‌کند به نظر می‌رسد نقره در حین خواندن کتاب، خود در متن آن حضور دارد و حتی در مواردی امام را نیز می‌بیند. اما این فضا در مواردی بسیار نامشخص است. معلوم نیست نقره در عالم خواب، حوادث مربوط به زندگی امام رضا را با چشم می‌بیند یا اینکه چنان معصوم و پاک است که در حین مطالعه کتاب، خود را به امام نزدیک احساس می‌کند، به طوری که هنگام انگور خوردن امام، سعی می‌کند نگذارد ایشان از انگور سمی‌بخورند...

نویسنده، با ابتکار و خلاقیت زیاد، فضای داستانی خاصی پدید آورده و باثری روان و صمیمی، با مخاطبانش ارتباط برقرار کرده است.

این داستان در بیست و سه پنجره نوشته شده است، اما کتاب «چهل پنجره» را دارد

نویسنده توانسته با ظرافت و هنرمندی، از دو راوی در کنار هم استفاده کند.

در مواردی روایا و واقعیت چنان درهم آمیخته‌اند که جدا کردن آنها از هم خیلی مشکل است.

از جمله نکاتی که برای خوانند، در پرده ابهام باقی می‌ماند عبارت است از:

- ۱) نقره چند ساله است؟ سن و سال او و حتی حدود آن، به هیچ وجه در داستان مشخص نیست.
- ۲) بیماری نقره چیست؟ در بخش‌هایی از کتاب به سردرد شدید و در مواردی به سخت راه رفتن او اشاره شده است. حتی مشخص نیست نقره تحت چه عمل جراحی باید قرار بگیرد. مثلا در صفحات ۱۲ و ۱۳: «سرم را نمی‌توانم راحت نگه دارم...» (نقره «سرسنگیش را به دیوار تکیه داد تا راحت‌تر شود...» اما در صفحه ۱۴: (نقره) «بهاهای بی‌جان را به سختی روی زمین کشید و به طرف خانه رفت. گاهی زانوهایش خم می‌شد. تاب ایستادن نداشت و هر بار می‌خواست زمین بخورد. چند قدم خود را پیش کشید، نزدیکتر رفت. دست به سکوی جلو خانه گرفت تا زمین نخورد...»
- ۳) وضعیت نقره و موقعیت او در بسیاری از جاها کاملا نامشخص است. در مواردی روایا و واقعیت چنان در هم آمیخته‌اند که جدا کردن آنها از هم خیلی مشکل می‌شود. در عین حال، در مواقعی خواننده دقیق و تیزبین باید چند بار کتاب را بخواند تا با شناسایی واژه‌ها و عبارات به کار رفته بتواند فضای واقعی را

ترسیم کند و آن را بشناسد.

به عنوان مثال، در آخرین سطرهای پنجره سوم (ص ۲۳) نقره در حرم نشسته و کسی در دست‌هایش گلاب می‌ریزد. در این جا نقره می‌گوید: «من گلاب را به صورت می‌زنم. بوی گل همه جا می‌پیچد؛ بوی گل محمدی. ماما هر وقت بوی خوبی می‌شنود، صلوات می‌فرستد؛ من هم تند و تند صلوات می‌فرستم.» (ص ۲۳)

سپس پنجره چهارم کتاب بدین صورت آغاز می‌شود: «بوی عطر گل محمدی توی کوچه پیچیده بود. شاخه‌های گل محمدی پر از برگ بود و پر از گل‌های ریز و قرمز. کوچه، کوچه نبود، کوچه باغ بود، کوچه باغ گل محمدی...» (ص ۲۵) در این قسمت به نظر می‌رسد نقره به درون کتابی که می‌خواند می‌رود و خود را در فضایی دیگر می‌بیند. فضایی که مشخص نیست چگونه ایجاد شده و نقره به چه صورتی در آن قرار گرفته است؟

در ادامه همین پنجره (چهارم) در صفحه ۲۷: «نقره داغ شده بود. گونه‌هایش از شدت هیجان، ضربان داشت می‌لرزید. باورش نمی‌شد مردی که در اتاق استمردی که نمی‌تواند او را ببیند، امام رضا (ع) است. بدنش مور مور شد و از شوق، اشک از چشم‌هایش جوشید...»

اما در مواردی نقره به خواندن کتاب اشاره می‌کند. در آخر پنجره پنجم، نقره که خود راوی اول و اصلی داستان است می‌گوید: «کتاب زندگی امام رضا را برمی‌دارم، سرم را به میله‌های تخت تکیه می‌دهم و کتاب را باز می‌کنم. ورق می‌زنم. تا اینجا را خواندم که مسافری که پولش را گم کرده بود، پیش امام آمد. باید بقیه‌اش را بخوانم» (ص ۳۰) این فضا هم چنان تا آخر داستان ادامه دارد و خواننده برای درک موقعیت شخصیت داستان، مجبور است مدام به عقب برگردد.

در میانه کتاب، نقره ظاهر؛ در داستان زندگی امام‌جا می‌گیرد و بی‌وقفه آن چه را بر ایشان می‌گذرد، نقل می‌کند. البته در این بخش‌ها، راوی سوم شخص است و نقره خود در متن داستان زندگی امام (ع) حضور می‌یابد. اما هیچ‌گاه معلوم نمی‌شود نقره چگونه به این موقعیت می‌رسد. چون در پنجره بیست و سوم، نقره (به گفته مادرش) بعد از سه روز به هوش می‌آید. آیا او در خواب و در حین بیهوشی، امام را می‌بیند و شفا می‌گیرد؟ در این بخش، حتی بازگشت و رجوع به بخش‌های قبلی کتاب هم کمک چندانی به خواننده نمی‌کند. البته نویسنده بسیار زیرکانه و با ظرافت خاصی، وضعیت را برای خواننده دقیق و تیزبین مشخص می‌سازد:

در پنجره بیست و دوم کتاب که مامون مامور می‌فرستد تا امام رضا (ع) را نزد او ببرند نقل ماجرا از زبان راوی سوم شخص ادامه پیدا می‌کند:

«امام فرمودند: «هرا از خورجن این انگور معاف کن.» مامون اصرار کرد. نقره دوید؛ اما نرسید. حال بدی داشته در بارگاه مامون بوی تند الکل پیچیده بود و نقره دل آشوبه گرفته بود... امام سه جبهه از انگور را در دهان گذاشت. زبان نقره سوخت. ناگهان خوشه انگور به زمین پرتاب شد. امام برخواست. نقره نتوانست تکان بخورد. لب‌هایش روی هم کلید شد...» (ص ۹۱)

به نظر می‌رسد نویسنده با به کار بردن «بوی تندالکل، سوختن زبان نقره، کلید شدن لبان نقره» خواسته فضایی

بیمارستان را برای مان ترسیم کند.

ظرافت در روایت

نویسنده توانسته با ظرافت و هنرمندی، از دو راوی در کنار هم استفاده کند. اگر چه این روش چندان مرسوم نیست، اما بر زیبایی این کتاب می‌افزاید و این اثر را برجسته‌تر می‌کند. راوی اصلی داستان «نقره» است. او شخصیت اصلی داستان است که خود بهانه‌ای می‌شود برای پرداختن به زندگی امام رضا. به عبارتی واسطه‌میان ما و آگاهی از زندگی امام رضا (ع) نقره است. اما راوی دوم ما که زندگی امام رضا (ع) را برای مان ترسیم می‌کند سوم شخص است. در این هنگام، نقره خود نیز در داستان راوی سوم شخص جا دارد.

شخصیت پردازی ضعیف

شخصیت‌های داستان هیچ‌کدام به طور مشخص و روشن تعریف نشده‌اند. مثلا نقره وضعیت روشنی ندارد و ما در هیچ جای کتاب از سن، بیماری و... او آگاهی نمی‌یابیم. در واقع، شخصیت‌ها فضای حوادث می‌شوند و آن چه در این اثر اصل بوده و مورد توجه نویسنده قرار گرفته، خود حوادث و فضا سازی آنهاست.

آنچه در هر اثری، به طور قطع و یقین، مدنظر نویسنده است، مخاطبان آن اثر است. چرا که نوع مخاطبان بر چگونگی نوشتن، نشر، نهادها و... تأثیر به‌سزایی می‌گذارد.

در چهل پنجره، مخاطبان کتاب نوجوانان هستند. نویسنده برای آشنا کردن بهتر نوجوانان با امام رضا (ع) و زندگی ایشان، این داستان را به رشته تحریر درآورده است. اما بسیاری از نوجوانان زمینه مذهبی قوی و اطلاعات کافی ندارند. بدین ترتیب برای این دسته از مخاطبان، ترسیم فضای مذهبی که در پرده‌ای از ابهام قرار دارد مانع از برقراری ارتباط آنها با اثر می‌شود و نویسنده را از رسیدن به هدف خود دور می‌کند.

باید در نظر داشت که عده‌ای از نوجوانان، اولین گام‌ها را برای شناخت و آشنایی با زندگی امامان و پیشوایان مذهبی، با خواندن همین کتاب‌ها برمی‌دارند. بدین ترتیب برای این گروه از مخاطبان هم هرچه فضای خلق شده در داستان روشن‌تر و شفاف‌تر باشد، خواننده نوجوان و علاقه‌مند بهتر می‌تواند با داستان ارتباط برقرار کند و نویسنده نیز بهتر به مقصد خود می‌رسد.

زبان مناسب

اما نکته‌ای که در این داستان قابل تأمل است، زبانی است که نویسنده برای نقره انتخاب می‌کند. نقره‌ها زبانی بسیار ملموس، تصویرسازی می‌کند و فضاها را برای مان قابل تجسم می‌سازد؛ به طوری که خواننده به راحتی خود را در موقعیت او احساس می‌کند و با شخصیت داستان احساس نزدیکی بیشتری می‌کند.

پنجره هشتم (ص ۳۵) بدین صورت آغاز می‌شود: «چشم‌هایم را که باز می‌کنم، چند تا سایه دور سرم می‌چرخند بعد سایه‌ها کم‌کم می‌ایستند و من کم‌کم صورت ماما را می‌بینم که هی به من نزدیک می‌شود و هی دور می‌شود. جلو که می‌آید صورتش قرمز است...»

در مجموع، کتاب «چهل پنجره» بیش از پیش، توانایی‌های نویسنده‌اش را نشان می‌دهد نویسنده‌ای که توانسته با ابتکار و خلاقیت فضای داستانی خاص را پدید آورد و با اثری روان و صمیمی با مخاطب ارتباط برقرار کند.